

پارک



پارک «مقدس»!

کاروان خردجالی که از نروژ به راه افتاد، اکنون موفق شده با ایجاد تشکل‌های سرکوبگر تقدس و سوگواری را بر فضاهای تفریحی شهر نیز تحمیل کند. این شیوه تحمیل مقدسات هیچ ارتباطی با آلمان و گوبلز ندارد و مستقیماً تحت نظارت آنگلساکسون‌های دو سوی آتلانتیک، و با همکاری دیگر کشورهای اروپای غربی از طریق پروپاگاندا رسانه‌ای و معرفی فاشیست‌های مؤنث و مذکر به عنوان مدافعان دموکراسی و حقوق بشر بر ملت ایران تحمیل می‌شود. تشکل «مادران عزادار» یک تشکل سرکوبگر است که از محفل نوبل و تحرکات طاعون‌سبز سرچشمه گرفته. این تشکل موهوم با همکاری ساواک منفور جمکران، قصد تبدیل پارک به محل سوگواری و تجمع سیاسی را دارد.

تبدیل پارک به محل سوگواری و روضه و زوزه مادران فرضی شهدای فرضی در واقع تحمیل فضای مقدس بر فضای تفریح و شادی جمعی است که از طریق «ساختارشکنی» در فضاهای شهری امکان پذیر شده. اینهم یکی دیگر از شیوه‌های سرکوب برای محروم کردن انسان از «حق انتخاب آزاد» است. و تحمیل حکومت اسلامی به ملت ایران برای تحقق همین سیاست خدایسندانه صورت گرفت: تبدیل کشور به محل عربده و روضه و زوزه مقدس با هدف ممنوعیت شادی در ایران. این است حکمت پنهان در پس تجمع مادران عزادار ساواک در پارک‌ها! می‌بینیم که نیروهای انتظامی یا شهرداری‌ها هیچ ممانعتی از برپائی این نمایش مهوع به عمل نمی‌آورند. دلیل هم روشن است، زمانیکه برای تفریح و تفرج به پارک می‌رویم، تلویحا موظف‌ایم برای رعایت حال مادران کذا حتی‌المقدور از خنده و خوشحالی صرفنظر کنیم. و به مرور زمان مادران کذا همچون «خانواده شهدا» تبدیل خواهند شد به چماقی جهت سرکوب دیگران.

اگر قضیه به همین منوال ادامه یابد، یک‌روز خواهد رسید که «باید» به «احترام مادران عزادار» از تفریح و خنده در پارک خودداری کنیم. در دوران جنگ مقدس نیز بساط مشابهی به راه افتاده بود. رسانه‌های جمکران از قول تل موهومی به نام «خانواده شهدا» برای دیگران، خصوصا در زمینه تفریحات و خنده و شادی تعیین تکلیف می‌کردند. به عنوان نمونه اوباش جمکران می‌گفتند و می‌نوشتند، آرایش زنان توهین به خانواده شهداست. اخبار هم در همین راستا ساخته و پرداخته می‌شد، به طور مثال، در یکی از شیرینی‌فروشی‌های تهران خانواده یک شهید از «پوشش» و «آرایش» برخی

مشتریان زن سخت خشمگین شده و به آنان اعتراض کرد و ... خلاصه از این دست مزخرفات. و ما هم متوجه می‌شدیم که اگر روزی روزگاری در شیرینی‌فروشی مورد تهاجم سگ‌های هار سیاهپوش جمکران قرار گرفتیم، «حق» با سگ‌های هار است که خود را مقدس انگاشته و در کمال «آزادی» و «استقلال» واقعیت «حکومت اسلامی» و «منطق علوی» را در معابر و فضاهای عمومی به نمایش می‌گذارند. چرا که فرضا در یک جنگ استعماری، که به دلیل تقدس اربابان حکومت اسلامی جنگ «مقدس» معرفی شده، اینان فرزندان فرضی‌شان را از دست داده‌اند، در نتیجه حق دارند دیگران را مجبور کنند تا در «غم» مجازی‌شان شریک باشند.

بله آنروزها همه موظف بودند «عزادار» باشند، زمانیکه تهران بمباران می‌شد، همه می‌بایست عربده «الله اکبر» و «درود بر خمینی» سر دهند و اگر همسایگان با آنان هم‌صدا نمی‌شدند، شعار «مرگ بر ضد ولایت فقیه» را ضمیمه شعارهای ابلهانه دیگر می‌کردند. اگر در کوچه شما یکی از همان خانه‌های طاغوتی مصادره‌ای وجود داشت، با «فرهنگ غدیر» آشنا می‌شدید. اگر هم از چنین شانس بزرگی محروم بودید «فرهنگ» کذا را در خیابان‌های تهران مشاهده می‌کردید. به عنوان نمونه زمانیکه در دوران پرافتخار ریاست علی‌خامنه‌ای بر قوه مجریه چوبدارهای ساواک با شعار «حزب، فقط حزب‌الله» به رهگذران از زن و مرد حمله‌ور می‌شدند، از اقتدار و پیشرفت و خودکفائی حکومت اسلامی در همه



زمینه‌های توحش مبهوت می‌ماندید. با این وجود در بزنگاه «مقدس» ۱۶ آذر، ما از افلاس حکومت آبمنگل‌ها هیچ تعجب نکردیم!

تظاهرات «۱۶ آذر» از سوی حکومت اسلامی سازمان یافت و به همین دلیل حکومت جمکران سه روز «انزوای رسانه‌ای» اعلام کرد تا مشخص نشود که اکثریت قریب به اتفاق «دانشجویان» از حضور در عرصه‌ی لات‌بازی «حق و باطل» آبمنگل‌ها خودداری کرده‌اند. و با تکیه بر همین انزوای رسانه‌ای است که هر دو گروه اوباش، سبز و غیرسبز ادعا می‌کنند، میلیون‌ها نفر به طرفداری از «ما» در تظاهرات کذا حضور یافتند و «انجمن اسلامی» دانشگاه امیرکبیر در کمال حماقت به زندانیان این تظاهرات سرکوبگرانه افتخار هم می‌کند!

در هر حال برپائی این تظاهرات از نظر ما برای تحمیل سکوت به طرفداران دمکراسی است. به همین دلیل است که حناز چوبه، رسانه رسمی حکومت جمکران به بهانه طرفداری از دولت در شیپور مخالفان فرضی همین دولت می‌دمد، و از زبان زبانه‌هایی همچون نوری زاده به مداحی جنایتکاری به نام اکبر بهرمانی و دخترش پرداخته. حناز چوبه، همچنین در یک مقاله بسیار «تحقیقی» شعارهای ما را در مورد «جدائی دین از سیاست» با شعار فاشیست‌های بومی در هم آمیخته، و آخوند منتظری پلید را نیز به عنوان «رهبر» طرفداران دمکراسی معرفی می‌کند! پس بهتر است به اهالی حناز چوبه یادآور شویم ما به عنوان طرفدار دمکراسی با شعار گوساله‌فریب «جمهوری ایرانی» به طور کلی مخالف‌ایم و آخوند جماعت را به هیچ عنوان در جرگه خود راه نخواهیم داد. خیال‌تان آسوده باشد که اشتباه صدر مشروطه تکرار نخواهد شد.

در مسیر دمکراسی سیاسی، «حق و باطل» وجود ندارد، در این مسیر «صراحت انسانی» مطالبات ملت ایران را در برابر ابهامات انسان‌ستیز استعمار قرار خواهد داد. همان ابهامی که با صورتک حکومت اسلامی بر ما ملت تحمیل شده و از خردادماه گذشته خود را به دو جبهه کاذب نیز تقسیم کرده. اربابان شما در لندن و واشنگتن کور خوانده‌اند اگر می‌پندارند با به راه انداختن کاروان‌های خردجال و تولید انبوه زندانی، و تجمع مادر عزادار و غیره می‌توانند طاعون سبز را به عنوان آلترناتیو به ما حقنه کنند. ما کاروان‌های «خردجال» را از هر نوعی که باشد محکوم می‌کنیم و از برپاکنندگان چنین کاروان‌هایی به هیچ عنوان حمایت نمی‌کنیم. مرز مطالبات ما مشخص است: پرهیز از خشونت، در نتیجه پرهیز از همراهی با تظاهرات «حق و باطل» حکومتی. در این راستا اعمال زندانیان تظاهرات کذا به ویژه امثال «میم‌ته» را شرم‌آور می‌دانیم، چرا که رفتار این افراد مرز شکنی اجتماعی و تخریب دیگری را با خود تخریبی در هم آمیخته. این مرز شکنی دو مرحله‌ای، اوج توحش و انسان‌ستیزی به شمار می‌رود.

خروج از جایگاه اجتماعی و «نقض برابری» ریشه خشونت و قانون شکنی، یا بهتر بگوئیم ریشه توحش در جامعه ایران است و متأسفانه این «توحش» در جامعه فرهیختگان ساکن فرنگ خود را به صورتی



چشم‌گیر بروز می‌دهد. خروج از «جایگاه اجتماعی»، یعنی همان «مرزشکنی» به فرد اجازه می‌دهد در جایگاه «قضاوت» قرار گرفته به حریم اجتماعی و خصوصی دیگران تجاوز کند. روشن‌تر بگوئیم چنین عملی، مرزشکن محترم و شریف را در «جایگاه برتر» قرار می‌دهد. به عنوان نمونه، بازگردیم به نامه نگاری‌های حاج فرج دباغ، فیلسوف چاه‌جمکران با محمود دولت‌آبادی، رمان‌نویس!

حاج فرج دباغ، نه تنها موجودیت دولت‌آبادی را به عنوان «انسان» به سخره گرفته که به خود اجازه می‌دهد در مورد اعمال و رفتار یک انسان بالغ به «قضاوت» بنشیند. حال آنکه دولت‌آبادی مرتکب «جرم» نشده، و حاج فرج دباغ هم در هر حال «قاضی» نیست، پس صلاحیت «قضاوت» در مورد دیگران و «صدور حکم» برای آنان را ندارد. در اینجا یک پرائتز باز کنیم و توضیح دهیم که دولت‌آبادی و حاج فرج دباغ در «اظهار نظر شخصی» خود آزاداند، ولی «اظهار نظر» به معنای «قضاوت» اخلاقی در مورد دیگران، برجسب زدن و تخریب آنان نیست. همچنین عقاید و گرایش‌های سیاسی افراد، زمانیکه اینان فعال سیاسی نیستند، خارج از جایگاه اجتماعی‌شان قرار می‌گیرد. به عبارت دیگر دلیلی وجود ندارد که افراد در سطح جامعه تمایلات سیاسی خود را فریاد کنند و به دیگران نیز فرمان دهند که مواضع سیاسی‌شان را با صدای بلند اعلام دارند. اینکار تنها به حریم خصوصی و اجتماعی است! این عمل تداوم توحش حکومت اسلامی است. حکومتی که ملت ایران را وادار

کرده از مواضع «سیاسی - اجتماعی» و فرهنگ ستیز مثنی‌آخوند شیعی مسلک که افتخار نوکری آنگلساکسون‌ها را نیز دارند طرفداری کند! چرا؟ چون آخوندهای کذا خود را «حق» و مخالفان‌شان را «باطل» معرفی می‌کنند. به همین دلیل از حضور مخالفان «پوششی» در سطح جامعه جلوگیری می‌شود. در یک جامعه دینی همه باید مطابق هنجارهای توحش لباس بپوشند، در غیراینصورت «دشمن حق» به شمار رفته و تکلیف‌شان روشن است. کسی که در حکومت حق الهی «دشمن حق» باشد، طبق احکام شریعت مجازات مرگ را نیز می‌باید پذیرا شود.

البته حکومت جمکران به دلیل عطف محمدی و رأفت علوی و توحش نبوی برای مخالفان «پوششی»، شلاق و توهین و جریمه و زندان و «نصیحت» را در نظر گرفته. برای مخالفان سیاسی هم آدم‌ربائی و قتل در بیابان را برگزیده، و از دمیدن در شیپور مخالف‌نمایان خودی نیز به هیچ عنوان دریغ نمی‌کند. مخالف نمایان حکومت کذا کیستند؟ همان‌ها که دیروز دست در دست این حکومت در سنگر «حق» بودند، و امروز نیز هر چند ظاهراً تغییر سنگر داده‌اند، همچنان در نوعی «سنگر حق» یا سنگر مدافع «حقوق مردم» لنگر انداخته‌اند و از همه هم می‌خواهند هم‌صدا با آخوند منتظری و دیگر آیات عظام «در کنار مردم» قرار گیرند. متأسفانه «حقوق مردم» از نظر ما معنوی



نیست و در «دیانت و سیاست» هم نمی‌تواند خلاصه شود! حقوق مردم «حقوق اجتماعی» است که در رأس آن رعایت «حریم خصوصی» و «حریم اجتماعی» قرار خواهد گرفت.

«حریم خصوصی» عرصه اعتقادات و باورهای انسان است که هیچ پایه و اساس منطقی ندارد، حال آنکه «حریم اجتماعی» در چارچوب «منطقی» قانون استوار می‌شود. البته در اینجا از جوامع بهنجار سخن می‌گوئیم که در آن‌ها «توهمات» و «تخیلات» و «باورها» نمی‌تواند به عنوان «قوانین» و «مقررات» و به ویژه به عنوان «مطالبات سیاسی» مطرح شود. در نتیجه، اهالی «بی‌بی‌سی» حاج فرج‌دباغ را بی‌جهت از پستو بیرون کشیده‌اند. به ویژه که «فیلسوف‌سرگذر» جمکران از قضای روزگار باز هم «مدرنیته» را با «مدرنیسم» اشتباه گرفته و باز هم به خطا «سنت» را در تضاد با مدرنیته می‌انگارد! حال آنکه ایشان طبق معمول برای مخدوش کردن مرزها به جفت‌اندازی در عرصه معانی پرداخته، جفنگ می‌گویند. حاج فرج‌دباغ گویا از تضاد «سنت مقدس» با «سنت» آگاه نیست. و به دلیل همین بیسوادی مزمن و ریشه‌دار و تعصبات دینی است که توانسته طی سه دهه بدون رقیب در جایگاه والای «فیلسوف» در واقع مهمل‌بافی کند. همچنانکه بشیریه هم به دلیل استقرار در همین جایگاه مقدس «تعصب و بیسوادی» در «رادیوفردا» به عنوان پدر جامعه‌شناسی سیاسی ایران معرفی می‌شود! امثال حاج فرج‌دباغ‌ها و بشیریه‌ها چندین کاربرد متفاوت دارند. در رادیوفردا و «بی‌بی‌سی» این گونه «فاشیست - مسلمان‌ها» به عنوان نخبه و فرهیخته به ما ملت فروخته می‌شوند، سپس توپ «فیلسوف‌بازی» می‌رسد به دست اوباش حکومت اسلامی، و همین کالای بنجل در کیهان تبدیل می‌شود به مدافع انسان محوری، طرفدار دموکراسی، حقوق بشر و از همه مهم‌تر مارکسیست!

خلاصه بگوئیم زباله‌های اهدائی رادیوفردا و بی‌بی‌سی توسط پاسدار شریعتمداری ارتقاء رتبه یافته یکبار دیگر در بسته‌بندی‌های جدید به ما ملت فروخته می‌شود. به عنوان نمونه بچه‌آخوندی به نام «استاد» بشیریه را از زبان کیهان شریعتمداری می‌باید به عنوان مارکسیست شناسائی کنیم! البته اینهم نوعی ساختارشکنی است که با هدف مخدوش کردن مرز مفاهیم متضاد صورت می‌پذیرد. از آنجمله است مرز شکنی جهت زدن برجسب خیانت به افراد. به دلیل شایعه‌پراکنی و عقیده‌سازی پس از برگزاری مسابقات مارگری، کشور به دو جبهه خدا و شیطان تقسیم شده، و در این فضای مبتدل و مهوع «حق انتخاب» مسیر دیگر برای هیچکس به رسمیت شناخته نمی‌شود! همه موظف‌اند در رسانه‌ها در یکی از این دو جبهه استعماری جایی برای خود باز کنند، جبهه حق و یا جبهه مردم مظلوم، و جبهه باطل یعنی همان جبهه مهرورزی!

حال آنکه جبهه مردم مظلوم در واقع همان جبهه دموکراسی و انسان‌محوری است که در هیاهوی لات‌بازی دو جناح «مقدس» و تاریک‌اندیش مذهبی وادار به سکوت شده. معتقدان به دموکراسی در ضمن از طرف هر دو گروه «مقدس» تهدید هم می‌شوند، چرا که در جبهه حق قرار نگرفته‌اند! بین دو گروهی که جنجال سیاسی به راه انداخته‌اند، نویسنده این وبلاگ هیچیک را انتخاب نخواهد کرد، و البته حق دیگران را برای طرفداری از این «جبهه‌ها» به رسمیت می‌شناسیم. از نظر ما افراد بالغ حق انتخاب دارند، و هیچ کس نمی‌تواند با اعمال فشار



دیگران را وادار به موضع‌گیری سیاسی کند، آنهم با پافشاری بر ساختار یک حکومت الهی.

ما حق انتخاب آزاد شما را به رسمیت می‌شناسیم ولی به شما اجازه نمی‌دهیم به ما دستور دهید که در کنار شما قرار گیریم، چرا که شما خود را «حق» می‌انگارید و مسلماً بر پایهٔ حقانیت فرضی خود چماق تکفیر برای دیگران بلند خواهید کرد. شما که دولت را متهم به سرکوب می‌کنید، اکنون که اهرم‌های قدرت را در دست ندارید، به مراتب از دولت جمکران سرکوبگرترید، فردا که قدرت به دست شما افتد، مسلماً باید در حسرت «آزادی‌های» دوران مهرورزی افسوس بخوریم. سانسور در سایت‌های مخالف‌نمایان ساکن فرنگ به مراتب از سانسور درون مرزی شدیدتر است. از نظر ما شما با کشیش‌های دادگاه تفتیش عقاید که مخالفان را به بهانهٔ کفر و ارتداد در آتش می‌انداختند هیچ تفاوتی ندارید. اگر وحشی‌تر نباشید مسلماً انسان‌محورتر نخواهید بود.

در یک حکومت الهی برای «توجیه» قتل «مخالف» چه باید کرد؟ باید ابتدا به «تخریب» وی در افکار عمومی پرداخت، چگونه؟ با تهاجم به حریم خصوصی «اعتقادات» و باورهای اش جهت زدن بر چسب «ارتداد» و «کفر» بر او. در حکومت مقدس، به محض اینکه کسی در باور عام «مرتد» و «باطل» و «کافر» شناخته شد، می‌توان جهت قتل او تهاجم را آغاز کرد، بدون اینکه ارتکاب این جنایت «پاسخگوئی» قاتل را الزامی کند. به عبارت دیگر، پس از ارتکاب جنایت، قاتل می‌تواند ضمن «افتخار به جنایت» با خیال آسوده به زندگی روزمرهٔ خود ادامه دهد. این جنایتکار شریف و محترم و مردم‌دوست در سنگر «حق» نشسته و خود را موظف به

اجرای «حکم الهی» و «شکار باطل» دیده. حال اگر یک فرد عاقل و بالغ و رشید نخواهد با جار و جنجال در جبههٔ حق فرضی قرار گیرد، یا اگر طرفدار «باطل» باشد به نظر شما مستوجب تکفیر است؟ مگر شما در جایگاه قضاوت اخلاقی نشسته‌اید؟ «سکوت» افراد در برابر مسائلی که در عرصهٔ سیاسی پیش می‌آید، یک «انتخاب آزاد» است، این «حق قانونی» افراد باید به رسمیت شناخته شود. پذیرفتن حق انتخاب آزاد افراد، حتی اگر این انتخاب به مذاق دیگران خوش نمی‌آید از الزامات یک دموکراسی است. در یک دموکراسی نمی‌توان کسی را به زور وادار به شرکت در جناح بندی‌های سیاسی کرد. چرا که در دموکراسی سنگر ظالم و مظلوم، جبههٔ حق و باطل و دیگر دوقطبی‌های مقدس و مطلق وجود ندارد.

